

موضع امامیه در برابر دیدگاه کیسانیه، غلات، زیدیه و اسماعیلیه درباره آموزه بداء

ابراهیم نوئی*

[تاریخ دریافت: ۹۶/۰۱/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۶/۱۵]

چکیده

اهل سنت و امامیه در نادرستی انتساب معنای لغوی بداء به خداوند اتفاق نظر دارند؛ هرچند اهل سنت بر این پندارند، که امامیه معنای لغوی بداء را به خداوند نسبت می‌دهد؛ معنایی که مستلزم انتساب لوازمی چون جهل و ندامت به آن ساحت ربوبی است. البته اخبار و احادیث امامیه که شمار آنها به حد تواتر می‌رسد، بداء را به خداوند نسبت داده‌اند و بزرگان امامیه درصدد تبیین معنای بداء در آن اخبار برآمده‌اند. فرقی منسوب به شیعه هم در باب بداء مواضع مختلفی دارند. فرقه‌ای چون زیدیه انتساب بداء به خداوند را صریحاً نفی می‌کند و همانند اهل سنت بر امامیه به خاطر اعتقاد به بداء، اعتراض می‌کند. اسماعیلیه هم به سبب تعارض باور به بداء با امامت اسماعیل، بداء را نپذیرفته‌اند. کیسانیه بداء را همان نسخ می‌دانند. غلات هم با آنکه همواره مورد لعن و تکفیر بزرگان امامیه بوده‌اند، به بداء اعتقاد دارند. نوشتار پیش رو درصدد است مواضع بزرگان امامیه را در برابر فرقه‌های چهارگانه مزبور تقریر کند.

کلیدواژه‌ها: بداء، کیسانیه، غلات، زیدیه، اسماعیلیه، امامیه.

مقدمه

ریشه کلمه «بداء» سه حرف «ب د و» است و برای آن معانی «ظهور»، (راغب اصفهانی، بی تا: ۱۱۳/۱) «اصلاح رأی» (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۱۱۰/۱) و «انشای رأی» (جوهری، ۱۴۰۴: ۲۲۷۹/۶) را ذکر کرده‌اند. شاید بتوان دو معنای اخیر را به نوعی به «ظهور» بازگرداند؛ چراکه «اصلاح رأی» معمولاً همراه با دست کشیدن از رأی پیشین و ظهور رأی جدید است، «انشای رأی» هم مقارن با ظهور رأی است. بنابراین باید گفت بداء گاهی در معنای مطلق ظهور استعمال می‌شود و گاهی در معنای ظهوری خاص که مقارن با وقوع تغییر در رأی سابق و انشای رأی جدید است. در هر یک از این کاربردها، نسبت دادن بداء به انسان‌ها یا خداوند مستلزم جهل پیشین آنها درباره واقعه‌ای است که در آن بداء رخ داده است. حال چون در انسان‌ها، امکان چنین جهلی وجود دارد، به آسانی می‌توان پذیرفت که هیچ یک از اهل سنت و امامیه درباره جواز انتساب بداء به انسان‌ها اختلافی نداشته باشند. درباره انتساب بداء به خداوند هم باید گفت اهل سنت به نادرستی انتساب هر یک از کاربردهای بداء به خداوند تصریح کرده‌اند. همچنین برخی از آنان صریحاً گفته‌اند که امامیه از انتساب بداء به خداوند، علی‌رغم نادرستی انتساب لوازم آن به خداوند، خودداری نمی‌کنند و بداء به معنای ظهور رأیی جدید و مغایر با رأی قبلی را به حق تعالی نسبت می‌دهند و باکی از آن ندارند که بگویند رأی پیشین الهی در حوادثی که در آنها بداء رخ می‌دهد، منشأ آگاهی و علم ندارد.

اما امامیه اولاً به نادرستی انتساب نقص‌هایی چون جهل به خداوند تصریح می‌کنند و آن را نوعی کفر می‌دانند (نک: صدوق، ۱۳۵۹: ۷۰/۱؛ قمی، ۱۳۸۷: ۳۶۸/۲۷) و ثانیاً معتقدند می‌توان معنایی از بداء را به خداوند نسبت داد که نه تنها هرگز مستلزم انتساب نقص‌هایی چون جهل به خداوند نیست (نک: صدوق، ۱۴۱۶: ۳۳۵؛ همو، ۱۳۵۹: ۷۰/۱)، بلکه نوعی تعظیم و إجلال خداوند است (نک: خوئی، ۱۴۱۷: ۳۴۳/۵ و ۳۴۴) و حتی مطابق برخی اخبار، اعتقاد به آن معنا از بداء، مقارن با اعتقاد به توحید است (نک: کلینی، بی تا: ۱۴۷/۱؛ صدوق، ۱۴۱۶: ۳۳۳)

در میان این مواجیه‌ها، کیسانیه و غلات به بداء باور داشته‌اند. زیدیه همانند اهل سنت صریحاً مخالفت خود با آموزه بداء را آشکار ساخته‌اند و هیچ وجه و تأویلی را

موضع امامیه در برابر دیدگاه کیسانیه، غلات، زبیده و اسماعیلیه درباره آموزه بداء / ۱۰۷

هم برای پذیرش آموزه بداء قائل نشده‌اند. اسماعیلیه هم به مناسبت تنافی پذیرش بداء با امامت اسماعیل از پذیرش بداء سر باز زده‌اند. ما در این مجال گزارشی از دیدگاه چهار فرقه مزبور درباره بداء ارائه می‌کنیم و در ادامه می‌کوشیم موضع بزرگان امامیه در قبال آنان را روشن سازیم.

دیدگاه کیسانیه درباره بداء

بغدادی (م ۴۲۹ ق.) در *الفرق بین الفرق* گفته است که یکی از وجوه مشترک همه فرق کیسانی، اعتقاد به بداء است (بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۷). مختاریه که پیروان مختار بن ابی عبید ثقفی (م ۶۷ ق.) و گروهی از کیسانیه هستند، معمولاً فرقه‌ای از شیعه تلقی می‌شوند. ایشان به گفته برخی از کتب ملل و نحل، به بداء قائل بودند و همواره به آن تمسک می‌کردند. محمد بن عبدالکریم شهرستانی یکی از اعتقادات مختار را جواز انتساب بداء به خداوند می‌داند و می‌گوید مختار تفاوتی بین نسخ و بداء نمی‌دانست و معتقد بود همان‌گونه که نسخ در احکام را می‌توان به خداوند نسبت داد، می‌توان نسبت دادن بداء به خداوند را جایز دانست (شهرستانی، ۱۴۱۵: ۱۷۱/۱-۱۷۲).

موضع امامیه در برابر دیدگاه کیسانیه

کسانی چون شهرستانی به انگیزه تأیید اعتقادات کیسانیه اعتقادات آنها را نقل نکرده و اعتقاد آنها را بر همان معنای لغوی بداء و لوازم نادرست آن حمل کرده‌اند. البته امکان وجود انگیزه‌های انحرافی برای ترویج آموزه بداء میان کیسانیه را نمی‌توان منتفی دانست؛^۱ چنان‌که شهرستانی درباره انگیزه مختار در اعتقاد به بداء می‌گوید:

مختار تنها از این رو قول به بداء را اختیار کرد که مدعی بود به حوادث آینده علم دارد. این علم هم یا از طریق وحی به وی می‌رسید یا به سبب رسالتی که از ناحیه امام به او سپرده شده بود. این چنین بود که وقتی مختار به پیروانش خبر از وقوع حادثه‌ای می‌داد، در صورت تحقق آن خبر، آن را مستمسکی برای صدق ادعای خود می‌شمرد و در صورتی که آن حادثه روی نمی‌داد، به مردم می‌گفت: برای پروردگارتان بدائی رخ داده است (شهرستانی، ۱۴۱۵: ۱۷۱/۱-۱۷۲).

ضمن اینکه مقصود کیسانیه از آموزه بداء هم روشن نیست. شهرستانی سه معنا از بداء را ذکر می‌کند اما مشخص نمی‌کند که آیا مختار به هر سه معنای مزبور یا به برخی از آنها معتقد بوده است:

الف) بداء در علم الاهی: ظهور علم جدیدی برای خداوند که مخالف علم پیشین الاهی است. شهرستانی در نقد این تحلیل از بداء نوشته است: «گمان نمی‌کنم هیچ عاقلی به چنین معنایی معتقد باشد».

ب) بداء در اراده الاهی: ظهور امری برای خداوند که مخالف با اراده و حکم قبلی اوست.

ج) بداء در اوامر و نواهی الاهی (احکام شرعی): صدور تکلیف جدیدی از سوی خداوند که مخالف با تکلیف پیشین وی است. این معنا از بداء با نسخ تناسب دارد و کسانی که نسخ در احکام را جایز نمی‌دانند، می‌پندارند که تکالیف مختلف الاهی در اوقات مختلف، نوعی نسخ است (شهرستانی، ۱۴۱۵: ۱۷۱/۱-۱۷۲).

امامیه با هیچ یک از دو تفسیر نخست بداء به ویژه درباره اراده و علم ذاتی خداوند موافق نیست و به نادرستی انتساب نقص‌هایی چون جهل به خداوند تصریح می‌کند و آن را کفر می‌داند (صدوق، ۱۳۵۹: ۷۰/۱؛ قمی، ۱۳۸۷: ۳۶۸/۲۷). برخی اخبار امامیه نیز به نفی همین معانی نادرست بداء اشاره دارند. مانند این سخن امام صادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُبْدَلْ لَهُ مِنْ جَهْلِ» (کلینی، بی‌تا: ۱۴۸/۱) یا گفتار دیگر امام صادق علیه السلام: «لَا مَنْ قَالَ هَذَا فَأَخْزَاهُ اللَّهُ تَعَالَى» در جواب پرسش منصور بن حازم: «هل يكونُ اليومَ شيءٌ لم يكنْ في علمِ الله الأُمس؟» (همان).

البته درباره تفسیر سوم از بداء و تحویل آن به نسخ، باید توجه داشت که از سویی بزرگان امامیه قائل به جواز نسخ در احکام شرعی هستند و از سوی دیگر در میان بزرگان امامیه فراوان بوده‌اند کسانی که به نحوی حقیقت بداء را با توجه به نسبت آن با آموزه نسخ، تبیین می‌کردند؛ چنان‌که شیخ صدوق، نسخ شرایع و احکام و کتب آسمانی پیشین را هم داخل در آموزه بداء می‌دانست (صدوق، ۱۴۱۴: ۴۱). شیخ مفید هم بداء را همان نسخ می‌داند و صریحاً می‌گوید اگر مخالفان بداء می‌دانستند که بداء همان نسخ

موضع امامیه در برابر دیدگاه کیسانیه، غلات، زیدیه و اسماعیلیه درباره آموزه بداء / ۱۰۹

است هرگز با آن مخالفی نمی‌کردند (مفید، ۱۴۱۳ الف: ۸۰). مفید اتحاد ماهیت بداء و نسخ را عقیده همه بزرگان امامیه می‌داند (همان). سید مرتضی هم معتقد است محققان امامیه اخبار بداء را بر نسخ شرایع حمل کرده‌اند (علم‌الهدی، ۱۴۰۵: ۱۱۶/۱). بنابراین ممکن است آنچه کیسانیه بداء می‌دانستند، همانند دیدگاه بزرگان امامیه، چیزی جز بداء نباشد.

دیدگاه غلات درباره بداء

برخی از کتب ملل و نحل نوشته‌اند علی‌رغم اختلافاتی که میان فرق متعدد غلات وجود داشته است، چهار اندیشه «تشبیه»، «بداء»، «رجعت» و «تناسخ» میان همه آنان رواج داشته است (شهرستانی، ۱۴۱۵: ۲۰۴/۱). نوبختی در فرق الشیعه (نوبختی، ۱۴۰۴: ۷۱) از گروهی از غلات به نام مبارکیه نام می‌برد و به روایتی از جعفر بن محمد علیه السلام تمسک می‌کند با این مضمون که: «ما رأیتُ مثلاً بداء بدا لله فی إسماعیل»؛ آنان معتقدند امامت از امام جعفر صادق علیه السلام به اسماعیل و از اسماعیل به محمد بن اسماعیل منتقل شده است. برخی از منابع اهل سنت هم از گروهی از غلات موسوم به بدائیه نام برده‌اند که پیروان ابومسلمیه رزام بن رزم مروی بوده‌اند که وجه ممیز آنان از سایر غلات، اعتقاد به جواز بداء برای خداوند بوده است. بداء در نگاه اینان به معنای آن است که بعد از آنکه خداوند شیئی را اراده کرد، علم جدیدی برای او حاصل می‌شود که مطابق اراده پیشین وی نیست (آمدی، ۱۴۲۳: ۶۰/۵).

موضع امامیه در برابر دیدگاه غلات

انحرافات غلات به حدی بوده است که بزرگان امامیه همواره فاصله خود از آنها را صریحاً اعلام می‌کردند. بزرگانی چون صدوق از لعن و نفرین غلات خودداری نمی‌کردند و آشکارا می‌گفتند: «لعن الله الغلاة...» (صدوق، بی‌تا: ۲۲۷/۱؛ همو، ۱۳۸۹: ۳۸۲/۲) و حتی آنان را کافر می‌شمردند (همو، ۱۴۱۴: ۹۷). بزرگان امامیه «تشبیه» و «تناسخ» را صریحاً نفی کرده‌اند و اگرچه اعتقاد به «رجعت» و «بداء» مطابق احادیث فراوان شیعی و سخنان بزرگان امامیه باشد، نمی‌توان آن را اعتقاد مشترک امامیه و غلات دانست.

آنچه آمدی به عنوان تعریف بداء از دیدگاه بدائیه ذکر کرده، همان معنای لغوی بداء است که همواره بزرگان امامیه انتساب آن را به خداوند نفی کرده‌اند (نک: صدوق، ۱۳۵۹: ۷۰/۱؛ قمی، ۱۳۸۷: ۳۶۸/۲۷). روایت وقوع بداء در امامت اسماعیل هم که گروهی از غلات به نام مبارکیه بدان تمسک می‌جویند، مناقشات سندی و دلالتی بسیاری دارد. این نقدها ضمن نقد دیدگاه اسماعیلیه در باب روایت مزبور بیان خواهد شد.

دیدگاه زیدیه درباره بداء

زیدیه بر نادرستی انتساب بداء به خداوند اجماع دارند (مفید، ۱۴۱۳ الف: ۴۶). شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* اعتراض زیدیه به امامیه در باب قول به وقوع بداء در امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام را نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد:

زیدیه گفته‌اند: «دلیل دروغ بودن ادعای امامیه این است که عقیده دارند جعفر بن محمد علیه السلام بر امامت فرزندش اسماعیل تصریح کرد و او را در زمان حیاتش به عنوان امام بعد از خود تعیین نمود و چون اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفت، فرمود: «خدا در هیچ چیز اظهار بداء نکرد، چنان‌که در اسماعیل فرزندم کرد». اگر خبر تعیین دوازده امام درست بود دست کم جعفر بن محمد علیه السلام آن را می‌دانست و خواص شیعه‌اش از آن خبر داشتند و مرتکب این خطا نمی‌شدند. ما در جواب آنها گفتیم: از کجا می‌گویید که از جعفر بن محمد علیه السلام نصی بر امامت اسماعیل صادر شده است؟ آن نص کجاست؟ چه کسی آن را روایت کرده و چه کسی آن را پذیرفته است؟ زیدیه جوابی برای این سؤال نداشتند. این روایت را کسانی ساختند که به امامت اسماعیل اعتقاد پیدا کردند، این روایت اصل و ریشه‌ای ندارد؛ زیرا روایت امامت دوازده امام را شیعه و سنی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که ما آن را در این کتاب آورده‌ایم (صدوق، ۱۳۵۹: ۶۹/۱).

فرقه سلیمانیه که گاهی جریریه یا طبریه هم خوانده شده، یکی از فرق زیدیه است و سلیمان بن جریر طبری (م ۱۶۰ ق.) آن را بنیان‌گذاری کرده است (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۷۸؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۶۴). طعن وی بر امامیه و پیشوایان آن درباره اعتقاد به بداء به قدری مشهور است که حتی برخی از اهل سنت مانند فخر رازی هم با تمسک به آن به

موضع امامیه در برابر دیدگاه کیسانیه، غلات، زیدیه و اسماعیلیه درباره آموزه بدهاء / ۱۱۱

سرزنش شیعه پرداخته‌اند. مفاد این شبهه آن است که رافضه قائل به بدهاء و تقیه‌اند و هیچ‌کس را توان غلبه بر آنان به واسطه این دو امر نیست. ائمه شیعه همواره بشارت داده‌اند که قوت و شوکت به زودی به سوی شیعیان برمی‌گردد، و چون این‌چنین نمی‌شد، می‌گفتند برای خداوند در این زمینه بدائی رخ داده است (فخر رازی، ۱۹۹۱: ۶۰۲؛ شهرستانی، ۱۴۱۵: ۱۸۶/۱؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۶۵).

موضع امامیه در برابر دیدگاه زیدیه

اگر سخنان زیدیه در نفی نسبت بدهاء به خداوند ناظر به معنای لغوی بدهاء و نادرستی انتساب لوازم چنین معنایی به خداوند باشد، مورد قبول اهل سنت و همه بزرگان امامیه هم خواهد بود. اما شبهه منسوب به سلیمان بن جریر هرگز از سوی بزرگان امامیه بی‌پاسخ نمانده است. نخستین و مشهورترین پاسخی که به این شبهه داده شده، پاسخ محقق و متکلم پرآوازه امامیه خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ق.) است. سه پاسخ وی بدین شرح است:

اولاً: امامیه قائل به بدهاء نیست.

ثانیاً: بدهاء تنها در یک روایت نقل شده و امامیه خبر واحد را نه در اصول دین موجب علم و یقین دانسته، نه در فروع دین عمل به آن را واجب می‌داند.

ثالثاً: روایت مزبور ناظر به خلافت اسماعیل بعد از امام صادق علیه السلام است که مطابق آن جانشین خود در امامت را به امام موسی کاظم علیه السلام سپرد؛ زیرا امام رفتاری را از اسماعیل مشاهده کرد که از وی نمی‌پسندید (طوسی، ۱۴۰۵: ۴۲۲).

البته برخی پاسخ‌های خواجه طوسی به شبهه فوق، مانند انکار بدهاء یا حصر احادیث دال بر بدهاء به خبر واحد، مورد پذیرش دیگر بزرگان امامیه واقع نشد (میرداماد، ۱۳۷۴: ۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۷۹/۱؛ مجلسی، بی‌تا: ۱۲۳/۴). پاسخ‌های متعدد دیگری هم به شبهه مزبور داده شده است؛ چنان‌که فاضل مقداد هم در *اللوامع الالهیه* در پاسخ سخن سلیمان بن جریر طبری علیه امامیه که فخر رازی نقل کرده، گفته است:

جواب این سخن در باب بدهاء آن است که ما قائل به امتناع انتساب بدهاء به خداوند می‌شویم؛ زیرا خبر صحیحی از ائمه علیهم السلام ما در باب بدهاء وارد نشده

است و بر فرض وجود خبر صحیحی در این باب نیز می‌توانیم آن را بر نسخ حمل کنیم که همه مسلمانان به خلاف یهودیان به آن قائلند. علاوه بر اینکه خبر منقول در این باب، از سوی زید بن علی بن حسین، پیشوای زیدیه نقل شده است و از این جهت باید انتقادی را که فخر رازی از سلیمان بن جریر طبری نقل کرده است به خود ابن جریر برگرداند؛ زیرا وی به گفته نویختی (نویختی، ۱۴۰۴: ۶۴/۱) و شهرستانی (شهرستانی، ۱۴۱۵: ۱۸۶/۱) زیدی بوده است و امامیه قائل به چنین خبری نبوده‌اند (فاضل مقداد، ۱۳۸۰: ۳۷۷).

دیدگاه اسماعیلیه درباره بدهاء

اساس و شالوده ادعای اسماعیلیان^۲ در باب امامت اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام، وجود نصی از امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل بعد از ایشان است. به تصریح برخی از محققان، در وجود آن خبر در منابع اسماعیلی و صحت و درستی آن نباید تردید کرد (دفتری، ۱۳۸۶: ۱۱۲)؛ علی‌رغم این تصریح، بسیاری از منابع اسماعیلی مانند آثار قاضی نعمان (۳۶۳ ق.)، کنز الفوائد حامدی (۵۵۷ ق.)، تاج العقائد و معدن الفوائد علی بن محمد الولید (۵۲۲-۶۱۲ ق.) و نوشته‌های داعی ادریس قریشی (۸۷۲ ق.) از نقل خبر مشهور منسوب به امام صادق علیه السلام درباره جانشینی اسماعیل، خودداری کرده‌اند. دیدگاه اسماعیلیه در منابع امامیه نیز نقل شده است؛ چنان‌که شیخ مفید در الفصول المختارة ادعای اسماعیلیه را این‌گونه گزارش کرده است: «اسماعیل بزرگ‌ترین فرزند امام صادق علیه السلام بود و نص دلالت دارد بر آنکه فرزند بزرگ‌تر خلیفه امام و امام بعدی خواهد بود. از امام صادق علیه السلام هم نصی بر امامت اسماعیل بعد از آن حضرت صادر شده است و تمام شیعه وجود چنین نصی را قبول دارند» (مفید، ۱۴۱۳: ۳۰۸؛ آقاجمال خوانساری، ۱۳۷۷: ۵۶۲).

اسماعیلیه در کنار ادعای صدور چنین نصی خود را با روایت «ما بدا لله بدهاء کما بدا له فی اسماعیل» (کرمانی، ۱۹۹۶: ۹۷) یا «بدا فی أمر اسماعیل» (همدانی، ۱۳۳۸: ۹) [و همچنین نص دیگری از امام صادق علیه السلام دال بر امامت حضرت موسی کاظم علیه السلام]، هم مواجه می‌دیدند که می‌تواند حاکی از وقوع بدهاء در امامت اسماعیل باشد. آنان در مواجهه با این

موضع امامیه در برابر دیدگاه کیسانیه، غلات، زیدیه و اسماعیلیه درباره آموزه بدهاء / ۱۱۳

روایت، به ناروایی انتساب بدهاء به خداوند (همدانی، ۱۳۳۸: ۹) ۲ و اقامه استدلال بر نادرستی صدور چنین خبری از امام صادق علیه السلام روی آورده‌اند؛ چنان‌که حمیدالدین کرمانی (م ۴۱۱ ق.) با این پندار نادرست که امامت صرفاً میراثی است که به بزرگ‌ترین پسر امام پیشین منتقل می‌شود، گفته است: «اگر امام صادق علیه السلام بعد از نصّ بر امامت اسماعیل و مرگ وی، نصّ بر دیگر فرزندان خود زده باشد، به غیر ما انزل الله حکم کرده و میراث اسماعیل را به دیگری داده است؛ چراکه اسماعیل دارای فرزند بوده است و باید امامت به فرزندان او منتقل می‌شد» (کرمانی، ۱۹۹۶: ۹۷). حمیدالدین کرمانی اسماعیلی بار دیگر وقوع بدهاء در امامت اسماعیل را این‌گونه نفی می‌کند:

در حالی که از امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل نصّ وارد شده است، قول به بدهاء در امامت اسماعیل، بعد از فوت وی و در زمان حیات پدر، مستلزم آن است که امام علیه السلام در امری دخالت کرده باشد که خداوند آن را جایز نشموده است؛ زیرا با وجود قطعی بودن فرزند برای اسماعیل و ادامه داشتن نسل وی، اعطای میراث اسماعیل به برادرانشان در حالی که هیچ توجیهی برای اعطای آن نیست، پذیرفتنی نیست و با عصمت امام علیه السلام جمع نخواهد شد (کرمانی، ۱۹۹۶: ۹۷).

موضع امامیه در برابر دیدگاه اسماعیلیه

ظاهراً دیدگاه اسماعیلیه درباره بدهاء، معطوف به ماجرای امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام است و چون آن را در تنافی با عقیده خود در باب امامت اسماعیل می‌دانستند، با آن مخالفت کردند. در حالی که امامیه اصل آموزه بدهاء (به معنایی غیر از معنای لغوی آن) را پذیرفته‌اند و در خصوص بدهاء درباره امامت اسماعیل، مخالف اسماعیلیه هستند. برخی از این مخالفت‌ها عبارت است از:

۱. خبر دالّ بر امامت اسماعیل، از اخبار موضوع است. شیخ صدوق این خبر را از جعلیات اسماعیلیه می‌داند و مخالفت خود را با مقبول افتادن این خبر نزد امامیه آشکار می‌سازد:

به چه دلیل می‌گویید جعفر بن محمد علیه السلام بر امامت اسماعیل، نصّی صادر کرده است؟ آن خبر کجاست؟ چه کسی آن را روایت کرده است؟ چه کسی آن را

قبول کرده است...؟ این سخن را صرفاً گروهی [اسماعیلیان] که قائل به امامت اسماعیل بودند، گفته‌اند و اصل [و ریشه‌ای] ندارد (صدوق، ۱۳۵۹: ۶۹/۱).

شیخ مفید هم معتقد است نمی‌توان ادعا کرد که نصی از امام صادق علیه السلام دالّ بر امامت اسماعیل صادر شده باشد و اگر هم خبری در این زمینه در اختیار باشد، باید آن را کذب شمرد؛ زیرا معنای وجود چنین نصی آن است که شخصی که نص درباره او وارد شده و اکنون درگذشته است، باید خلیفه امام سابق باشد و چون چنین شخصی بعد از امام سابق در قید حیات نیست پس باید گفت اصلاً برای امام سابق خلیفه‌ای نیست. بنابراین آن خبری که خلیفه امام سابق را مشخص می‌کند، کذب خواهد بود. علاوه بر اینکه دستور به اطاعت از چنین خلیفه‌ای که پیش از زمان رسیدن خلافتش می‌میرد، دستوری لغو و بی‌فایده و فاقد غرض صحیح است. شیخ مفید می‌افزاید:

ادعای این طایفه مبنی بر اینکه شیعیان وقوع نص بر اسماعیل را قبول دارند، ادعایی باطل و توهمی فاسد است؛ زیرا هیچ يك از اصحاب ما قائل نشده‌اند که ابو عبدالله علیه السلام بر پسرش اسماعیل نص کرده باشد و این را در طریقه ما کسی نه در روایات نادره و نه در روایات مشهوره نقل نکرده است. به درستی که سبب توهم ایشان آن بود که مردم در زمان حیات اسماعیل گمان داشتند که حضرت صادق علیه السلام بر امامت او نص خواهد کرد؛ زیرا بزرگ‌ترین فرزند آن حضرت علیه السلام بود و می‌دیدند که آن حضرت او را تعظیم و تکریم می‌کند. پس چون اسماعیل وفات کرد، گمان مردم برطرف شد و دانستند که امامت بعد از صادق علیه السلام در غیر اسماعیل خواهد بود. ولیکن طایفه اسماعیلیه به همان گمانی که داشتند پابند ماندند و آن را مبنای اعتقاد خویش قرار دادند و ادعا کردند که این نص واقع شده است. منشأ این ادعا نیز این گمان بود که چون اسماعیل رحمه الله فرزند بزرگ حضرت صادق علیه السلام است، پس آن حضرت بر امامت او نص کرده است؛ نه آنکه در این باب خبری یا روایتی به ایشان رسیده باشد یا از شیعه کسی از آن روایت اطلاع داشته باشد. پس تا زمانی که بنای مذهب ایشان بر ادعایی بدون برهان باشد، باطل و ساقط خواهد بود (آقا جمال خوانساری، ۱۳۷۷: ۵۶۲-۵۶۳).

موضع امامیه در برابر دیدگاه کیسانیه، غلات، زیدیه و اسماعیلیه درباره آموزه بداء / ۱۱۵

۲. امکان تصحیف یا اشتباه در نقل خبر «ما بدا لله فی شیء کما بدا له فی اسماعیل ابنی» وجود دارد. شیخ صدوق این خبر را به صورت نامأنوسی نقل کرده است که ظاهراً ارتباطی با وقوع بداء درباره اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام ندارد.

گاهی برای من این خبر از طریق ابوالحسین اسدی رضی الله عنه روایت شده و در آن چیز نامأنوسی است. او روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ما بدا لله بداء کما بدا له فی اسماعیل أبی؛ از امر أباه بذبح ثم فداءه بذبح عظیم» (صدوق، ۱۴۱۶: ۳۳۶).

صدوق در ادامه نوشته است که درباره هر دو صورت منقول و منسوب به امام صادق علیه السلام مناقشه وجود دارد. او همچنین روایتی در نکوهش اسماعیل نقل کرده است که مطابق آن امام صادق علیه السلام فرمود: «اسماعیل عاصی است و نه به من شباهت دارد و نه به هیچ یک از پدران من» (همو، ۱۳۵۹: ۱/ ۷۰). البته برخی از بزرگان امامیه معتقدند مراد از نفی شباهت آن است که اسماعیل مانند پدرش امام صادق علیه السلام و اجدادش، از شأن امامت و حجیت بر مردم برخوردار نیست؛ چنانکه استبعادی ندارد مراد از عاصی بودن اسماعیل، غیر معصوم یا غیر واجب العصمه بودن وی (به عنوان یکی از شرایط امام) باشد (مامقانی، ۱۴۲۳: ۵۴/۱۰).

۳. ادعای صدور نص از امام صادق علیه السلام برای امامت اسماعیل و وقوع بداء درباره اسماعیل، معارض با اخباری است که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، امامان بعد از خود را معرفی کرده‌اند (صدوق، ۱۳۵۹: ۶۹/۱). حتی در زمان حیات اسماعیل، نصوصی از امام صادق علیه السلام دال بر امامت حضرت موسی کاظم علیه السلام بعد از آن حضرت صادر شده است (نک: مامقانی، ۱۴۲۳: ۴۸/۱۰-۴۹).

۴. برخلاف پندار اسماعیلیه، بزرگ‌ترین پسر امام در صورتی امام بعدی خواهد بود که بعد از پدر در قید حیات باشد؛ این در حالی است که اسماعیل در زمان حیات پدر خود، رحلت کرده است (مفید، ۱۴۱۳: ۳۰۸؛ آقاجمال خوانساری، ۱۳۷۷: ۵۶۲).

۵. عقیده شیعه آن است که به طور کلی (فارغ از خیر بداء درباره اسماعیل) آموزه بداء در باب امامت و امور مهمی نظیر آن جاری نمی‌شود. شیخ مفید صریحاً عقیده خود را در باب واقع نشدن بداء در امامت این‌گونه اظهار می‌کند:

به درستی که حق تعالی امامت را به «بداء» موصوف نکرده است و فقهای امامیه در این مسئله اجماع کرده‌اند. ایشان روایتی نیز در این باب از ائمه علیهم السّلام نقل کرده‌اند که: «اگر برای الله تعالی، در چیزی بداء واقع شود، قطعاً این «بداء» در نقل پیغمبری از پیغمبر بودن و نقل امامی از امام بودن و نقل مؤمنی که الله تعالی از او برای مؤمن بودن تعهد گرفته است، واقع نمی‌شود و هرگاه این گونه که ذکر کردیم باشد، بداء باطل است مانند آنچه طایفه اسماعیلیه بر آن اعتماد کرده‌اند و آن را دلیلی بر نص حضرت صادق علیه السّلام بر امامت اسماعیل دانسته‌اند (آقا جمال خوانساری، ۱۳۷۷: ۵۶۳).

اعتقاد به واقع نشدن بداء در امامت و نظایر آن، اختصاصی به شیخ مفید ندارد؛ سید جلال‌الدین آشتیانی از حکیمان معاصر نیز بر این باور است و می‌گوید:

بداء در حقایق کلیه و اصول مانند اصل نبوت و ولایت و خاتمیت حضرت ختمی مرتبت، خاتمیت عیسی به خاتمیت ولایت عامه، خاتمیت حضرت خاتم الأولیا به ختمیت مطلقه و خاصه و ولایت موروث از حضرت خاتم نبوات و ولایات، مهدی موعود سلام الله علیه جاری نیست. ادعای بداء در اصل خاتمیت چه در سلسله انبیا و چه در سلاسل اولیای محمدین ناشی از سخافت عقل و گستاخی و افتادن در جهل مطلق است. قول به آنکه حضرت صادق علیه و علی اولاده السلام معتقد به وراثت و امامت جناب اسماعیل بوده‌اند و بعد، از باب بداء و انکشاف ما هو الحق و الواقع، بر آن حضرت معلوم شد که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارث ولایت محمدیه و امام بر حق است، از مقوله انیاب اغوال و شریک الباری و حاکی از ضلالت و قاحت و ضاعان است. آگاهی نداشتن ارباب علوم آیه به اصل و اساس عقاید و اخذ روایت بدون درایت، منشأ پیدایش این گونه اوهام است. در جایی می‌گویند حضرت ختمی مقام به اسم، اقطاب محمدین علیهم السلام را مشخص فرموده است و در جای دیگر سخن از خلافت و امامت حضرت اسماعیل به میان می‌آورند! (آشتیانی، ۱۳۷۲: ۵۶-۵۷).

مرحوم آشتیانی در جای دیگری هم نوشته است:

بداء در اصول و کلیات واقع نمی‌شود و در سلسله مراتب طولی و عرضی جا ندارد. مثلاً در اصل نبوت و ولایت و امامت جاری نیست. اینکه گفته شده است امامت حضرت اسماعیل متعین شد و به واسطه حصول بداء، برادر او علیه السلام به مقام امامت تعیین یافت، از اغلاط و اوهام است. از طریقی نقل کرده‌اند که حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه، دوازده نفر از اقطاب کلیه وجود را به عنوان ولایت با اسم و مشخصات تعیین فرمود؛ بنابراین اصل، ظهور بداء معنا ندارد. امامت مانند نبوت از اصول کلیه است و امام نیز مانند نبی علیه السلام مستکفی بالذات و بی‌نیاز از معلم بشری است و منبع أخذ آنچه که از شئون امام است همان خزینه غیبی خاص نبوت است و فرق به اصالت و تبعیت است. این مطلب باید معلوم و مشهود باشد که نقل امامی از امام دیگر در مسائل مربوط به فروع و اصول لدی‌الاقضاء ملازم با این اشتباه عوامانه نیست و هر امامی آنچه از حقایق افاده می‌فرماید حتماً از امام قبل از خود اخذ نموده است. این نوع برداشت‌ها چیزی جز تقلید نیست و به صراحت با اصول و قواعد امامیه و محققان از ارباب عرفان، تفاوت دارد و نباید به این نوع افسانه‌ها وقعی گذاشت (آشتیانی، ۱۳۷۶: ۲۹-۳۰).

۶. برخلاف برداشت کسانی چون حمیدالدین کرمانی اسماعیلی در خصوص خبر وقوع بداء درباره اسماعیل، خبر مزبور اساساً ناظر به امامت اسماعیل نیست؛ بلکه ناظر به قتل وی است. به گفته برخی بزرگان امامیه:

روایتی از ابو عبدالله علیه السلام منقول است با این مضمون که: «بداء» برای حق تعالی در چیزی واقع نشد، چنان‌که برای جل جلاله در شأن اسماعیل رحمه الله «بداء» واقع شد. پس به درستی که طایفه اسماعیلیه در فهمیدن این حدیث نیز خطا کرده‌اند و این بداء را در امامت اسماعیل قرار داده‌اند؛ معنای این حدیث در روایتی از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است: «به درستی که خدای عز و جل قتل فرزندان اسماعیل را دو مرتبه تقدیر کرد، پس سؤال کردم از خدای تعالی در شأن او. پس الله تعالی را در چیزی «بداء» نشد،

چنان‌که «بداء» نشد او را جلّ جلاله در اسماعیل». پس مقصود حضرت صادق علیه السّلام از این حدیث معلوم شد؛ قتل برای اسماعیل مقلّد بوده است، اما حق تعالی به سبب سؤال ابو عبدالله آن را از او صرف گرداند (آقا جمال خوانساری، ۱۳۷۷: ۵۶۲-۵۶۳).

این برداشت برخلاف برداشت حمیدالدین کرمانی است که خبر بداء درباره اسماعیل را حمل بر بداء در امامت وی می‌کند و می‌نویسد قول به بداء در امامت اسماعیل بعد از فوت وی و در زمان حیات پدر، مستلزم آن است که امام صادق علیه السلام در امری دخالت کرده باشد، حال آنکه خداوند جایز نشمرده است؛ چراکه نسل اسماعیل باقی است و توجیهی ندارد که امامت از آن نسل، سلب شود و به عموی وی [امام کاظم علیه السلام] یا دیگر عموهای او منتقل شود (کرمانی، ۱۹۹۶: ۹۷). البته نباید پنهان بماند که در میان اسماعیلیه هم کسانی چون جعفر بن منصور الیمنی (م ۳۸۰ ق.) با استناد به حدیثی منسوب به امام صادق علیه السلام با این مضمون که: «إِنَّ الْبَدَاءَ وَالْمَشِيَةَ لَلَّهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَلَّا فِي الْإِمَامَةِ» (یمنی، ۱۹۸۴: ۲۵۶)، معتقدند مسئله نبوت و امامت از مسائلی نیست که درباره آن بتوان گفت برای خداوند در آن، بداء رخ می‌دهد (یمنی، ۱۹۸۴: ۲۵۶).

نتیجه

در میان فرق منسوب به شیعه، درباره آموزه بداء وحدت عقیده وجود نداشته است. برخی چون زیدیه منکر این آموزه بوده‌اند و بر امامیه به خاطر چنین اعتقادی، اعتراض می‌کردند. بزرگان امامیه پاسخ‌های متعدد و متفاوتی به این اعتراض داده‌اند. کیسانیه و مختاریه هم که چنین عقیده‌ای داشته‌اند، ظاهراً بداء را همانند بسیاری از بزرگان امامیه به نسخ ارجاع داده‌اند؛ هرچند نمی‌توان امکان وجود انگیزه‌هایی انحرافی این فرقه برای ترویج آموزه بداء را منتفی دانست.

غلات هم گرچه همواره از سوی بزرگان امامیه مورد طرد و لعن و تکفیر واقع می‌شدند، قائل به بداء بوده‌اند. آنان در این عقیده، به روایتی منسوب به امام صادق علیه

السلام دالّ بر وقوع بدهاء در امامت اسماعیل تمسک می‌جسته‌اند که از سوی بزرگان امامیه همواره مورد مناقشه قرار گرفته است.

اسماعیلیه ادعا می‌کردند نصّی از امام صادق علیه السلام دالّ بر امامت اسماعیل بعد از آن حضرت، صادر شده است، اما با خبر دیگری از امام صادق علیه السلام، مواجه شدند که بر اساس آن درباره امامت اسماعیل بدهاء رخ داده است. آنان با چنین بدائی مخالفت کردند؛ در حالی که امامیه آموزه بدهاء را فارغ از ماجرای اسماعیل پذیرفته‌اند و ماجرای بدهاء درباره اسماعیل را ناظر به قتل او می‌دانند، نه امامتش؛ ایشان اساساً منکر جریان بدهاء در امور مهمّی چون امامت هستند. همچنین خبر صدور نصّ بر امامت اسماعیل و نیز خبر وقوع بدهاء در امامت او، در تعارض با اخباری از امامیه است که تعداد، نام و ترتیب امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را مشخص کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. بغدادی معتقد است چون ابراهیم بن اشتر را خبر رسید که مختار دعوای کفایت و نزول وحی می‌کند، از یاری مختار دست برداشت. مصعب بن زبیر ضمن اطلاع از این موضوع، با همراهی شماری از ناراضیان کوفی و تدارک لشکری هفت هزار نفری به نبرد مختار روی آورد. مختار لشکری سه هزار نفری را به سوی آنان فرستاد و به آنان خبر پیروزی داد و پنداشت که وحی بر او نازل شده است. ولی چون لشکر مختار شکست خورد، یارانش از او پرسیدند که چرا وعده پیروزی به ما دادی، در حالی که شکست خوردیم؟ مختار در پاسخ گفت: خداوند چنین وعده‌ای به من داده بود و اینک برای او بدهاء حاصل شد؛ چنان‌که خود در قرآن فرموده است: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَثْبُتُ» (رعد: ۳۹). همین ماجرا سبب اعتقاد کیسانیه به بدهاء است (بغدادی، ۱۴۰۸: ۳۵-۳۷).
۲. به عقیده استاد مطهری، اسماعیلیان به اصطلاح شش‌امامی هستند ولی به طور قطع و به اجماع و اتفاق علمای شیعه و دوازده‌امامی، این شش‌امامی‌ها از هر غیرشیعه‌ای از تشیع دورترند. یعنی اهل تسنن که هیچ‌یک از ائمه شیعه را آن‌گونه که شیعه اعتقاد دارد، قبول ندارند، به اهل تشیع نزدیک‌تر از این به اصطلاح شیعه‌های شش‌امامی هستند (مطهری، ۱۳۸۷: ۲۶/۳۸-۳۹).
۳. به گفته عطا ملک جوینی: شیعه گفتند امام معصوم جعفر است و او بر پسر خود اسماعیل نصّ کرد و بعد از آن اسماعیل شراب مسکر می‌خورد. جعفر صادق علیه السلام [ع] بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت: «اسماعیل فرزند من نیست، شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است». نقلی دیگر است که فرمود: «بدهاء فی امر اسماعیل» و بر پسر دیگر موسی نصّ کرد. قوم... که از کیسانیان

به روافض نقل کرده بودند خود را بر اسماعیل بستند و گفتند: اصل، نصّ اوّل است و بدا بر خدا روا نیست و هر که باطن شریعت بداند اگر به ظاهر تغافل کند بدان معاقب نباشد و امام خود آنچه فرماید و کند حقّ باشد؛ اسماعیل را از شراب خوردن خللی و نقصانی نباشد. ایشان را اسماعیلی نام نهادند و از باقی شیعه بدان اسم مقرر و متظاهر گشتند (جوینی، ۱۳۸۵: ۷۱۷/۳-۷۱۸).

منابع

- ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). *النهاية في غريب الحديث و الاثر*، تحقیق محمود محمد طنّاحی، قم: اسماعیلیان.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۱)، *المقالات و الفرق*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۶). مقدمه بر مجموعه *رسائل عصّار*، تهران: امیرکبیر.
- آشتیانی، سید جلال‌الدین (؟؟؟). مقدمه بر *مصباح الهدایه امام خمینی*، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ره).
- آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین (۱۳۷۷). *دفاع از تشیع (ترجمه الفصول المختارة)* قم: نشر مؤمنین.
- آمدی، علی بن محمد (۱۴۲۳). *ابکار الافکار*، قاهره: دارالکتاب.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر (۱۴۰۸). *الفرق بین الفرق*، بیروت: دارالجیل.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴). *الصحاح*، بیروت: دار العلم للملایین، الطبعة الثالثة.
- جوینی، عطا ملک (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*، تهران: انتشارات دستان.
- خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۷). *محاضرات فی اصول الفقه*، قم: موسسه انصاریان.
- دفتری، فرهاد (۱۳۸۶). *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا). *المفردات*، بیروت: دار القلم.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۱۵). *الملل و النحل*، بیروت، دارالمعرفة.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳). *شرح اصول کافی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۵۹). *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۹). *عیون اخبار الرضا*، قم: مسجد جمکران.

موضوع امامیه در برابر دیدگاه کیسانیه، غلات، زیدیه و اسماعیلیه درباره آموزه بدهاء / ۱۲۱

صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۴). *الاعتقادات*، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ دوم.

صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۶). *التوحید*، قم: جامعه مدرسین.

صدوق، محمد بن علی (بی تا). *علل الشرائع*، قم: مکتبه الداوری.

طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد (۱۴۰۵). *تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل*، بیروت، دارالاضواء.

علم الهدی، علی بن حسین (۱۴۰۵). *رسائل الشریف المرتضی*، قم: دار القرآن الکریم.

غالب، مصطفی (۱۹۶۵). *تاریخ الدعوة الاسماعیلیه*، بیروت: دار الاندلس.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۸۰). *اللوامع الالهیه*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۹۹۱). *المحصل*، تصحیح حسین اتای، قاهره: مکتبه دار التراث.

قمی، ابوالقاسم (۱۳۸۷). *شرح حدیث امر ابلیس ان یسجد ...*؛ در مجموعه رسائل در شرح حدیث کافی، تصحیح مهدی سلیمانی آشتیانی و محمد حسین درایتی، قم: دارالحدیث، ج ۲۷.

کرمانی، احمد بن عبدالله (۱۹۹۶). *المصابیح فی اثبات الإمامه*، بیروت: دارالامامة.

کلینی، محمد بن یعقوب (بی تا). *الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

مامقانی، عبدالله (۱۴۲۳). *تنقیح المقال فی علم الرجال*، قم: موسسه آل البيت لإحياء التراث.

مجلسی، محمد باقر (بی تا). *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). *مجموعه آثار*، تهران: انتشارات صدرا، ج ۲۶.

مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ الف) *اوائیل المقالات*، قم: المؤتمر العالمی.

مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ب) *الفصول المختارة*، قم: کنگره شیخ مفید.

میرداماد، محمدباقر بن محمد (۱۳۷۴). *نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البدهاء و اثبات جدوة الدعاء*، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، قم: هجرت.

نوبختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴). *فرق الشیعه*، بیروت، دارالاضواء.

همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۳۸). *جامع التواریح*، طهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

یمنی، جعفر بن منصور (۱۹۸۴). *سرائر و اسرار النطقاء*، بیروت: دار الاندلس.